

امیرحسین فردوس و جعفرسلماسی برای شرکت در رقابت‌های این وزن انتخاب شدند، اما رکورد عجیبی که یک وزنه‌بردار جوان (محسن عدل طباطبایی) از خود برجای گذاشت، باعث شد با فشار برخی‌ها در تیم گنجانده شود. مهندس صادق، رئیس فدراسیون وزنه‌برداری، که از حذف سلماسی ناراحت شده بود، او را به سمت سرپرست و مربی تیم انتخاب کرد. مجله‌ی ورزش ارگان هیأت موتلفه‌ی ورزشکاران، در شماره‌ی ۲۷ تیرماه خود به حذف سلماسی و پنهانکاری‌های حاکم بر وزنه‌برداری اعتراض کرد و قهرمان محبوب با دلی شکسته تهران را به سمت بغداد ترک کرد و پنج سال به موطن خود بازنگشت. فدراسیون وزنه‌برداری عراق از این اختلاف نهایت سود را برد و او را به‌عنوان اولین مربی برون‌مرزی ایران، جهت تعلیم ورزشکاران خود گماشت و نتیجه‌اش را چند سال بعد دید.

سلماسی در خاطرات خود گفته است: «قبل از برگزاری المپیک هلسینکی، یکی از ورزشکاران که مسئولیتی هم در سازمان ورزش کشور داشت، به هتل محل سکونت من آمد و گفت چون حریفات (فردوس) به تازگی متاهل شده، چنانچه نتواند در المپیک شرکت کند، باعث سرشکستگی او در مقابل نامزدش می‌شود و با بودن شما در این وزن، او هرگز انتخاب نمی‌شود. او از من خواست به خاطر یک عمل انسانی و عاطفی، ایثارگری و بزرگواری کرده و جای خود را به او بدهید. البته این را هم گفت که شما را نیز به‌عنوان مربی به المپیک اعزام خواهیم کرد. در آغاز من مخالفت‌ام را با این پیشنهاد اعلام کردم، ولی به‌خاطر اصرار زیاد ایشان پذیرفتم و عازم اردوی آمادگی شدیم. من یک‌ماه‌ونیم به‌عنوان مربی با تیم وزنه‌برداری کار می‌کردم و در این مدت نه تمرین می‌کردم و نه خود را در شرایط جسمانی مناسب نگه داشتم. پس از این مدت که من فاقد آمادگی لازم تمرینی و بدنی بودم، از من خواستند در این مسابقه‌ی انتخابی شرکت کنم. من گفتم یک‌ماه‌ونیم است دستم به وزنه نخورده اما با اصرار زیاد وادارم کردند مسابقه بدهم و من توانستم در حرکت پرس و یکضرب و دو ضرب، فقط یک بار روی صحنه بروم. پس از این عدم موفقیت که برای تمام دست‌اندرکاران امر ورزش و آنان که از رکوردهای واقعی من آگاه بودند، بسیار شگفت‌انگیز و ناباورانه بود، در پاسخ به همه‌ی آنها جواب من این بود که مرا فریب دادند و با توسل به یک حسن انسانی و ایثارگری که من در مقابل‌اش ضعیف بوده و تسلیم شدم، به احساسات و عواطف من غلبه کردند و مانع از آن شدند که شایستگی‌های واقعی و حقانیت هر کسی جلوه‌گر شود.»

در المپیک هلسینکی که روس‌ها

اطلاعات: پنجشنبه ۲۸ مرداد
ماه ۱۳۴۵ - شماره ۱۵۹۰

پای حرف‌ها

مکتوبان: احسان، امیرحسین، نگار، دانیال، ورزش‌دشاهی

پای حرف‌های امامعلی حبیبی، اولین ایرانی برنده مدال طلای المپیک

ازطلای المپیک تاسینمای آلوده‌فارسی!



با افتخار و در حالی که هنوز یادش از آن روزها می‌ماند، می‌گوید: «در آن زمان، ورزشکاران ایرانی به‌خاطر فقر و کمبود امکانات، نتوانستند به‌طور جدی در مسابقات المپیک شرکت کنند. اما با تلاش و پشتکار، در نهایت موفق به کسب مدال طلای المپیک شدیم. این یک افتخار بزرگ برای ایران و برای من به‌شمار می‌آید.»

مقاله‌ی حبیبی در شماره‌ی ۱۵۹۰ از پای حرف‌ها، به‌طور مفصل به دوران ورزشی او و چالش‌های آن می‌پردازد. او در این مقاله به‌ویژه به نقش مربیان و حمایت‌های مردمی در موفقیتش اشاره می‌کند.

مهم‌ترین تمرین بدنسازیشان، دویدن دور پیست امجدیه و قلمدوش کردن یار و بالا رفتن از پله‌های ورزشگاه بود و وزنه زدن با توپ بزرگ! اینها همان نسل بی‌امکانات و چشم‌وگوش‌بسته‌ی دهه‌ی بیست بودند که هنوز خیلی‌هایشان تلویزیون ندیده بودند. ناصر گیوه‌چی نقل می‌کند که وقتی نقره‌ی دسته‌ی سوم المپیک هلسینکی را گرفته و به خوابگاه برمی‌گردد، احمد وفادار، کشتی‌گیر حذف‌شده‌ی ایرانی، او را با تعجب نگاه می‌کند و می‌گوید: «ناصر خودتی؟ تو اینجا چیکار می‌کنی؟ تو که اونجا بودی؟ چطور هم اینجا بی، هم اونجا؟» گیوه‌چی می‌پرسد چطور مگر؟ وفادار تلویزیون را نشان‌اش می‌دهد و می‌گوید «الان داشتی توی تلویزیون کشتی می‌گرفتی!»

در هلسینکی، حق تختی طلا بود. او که حریف روس را با اختلاف یک امتیاز برده بود، همان امتیاز را هم به قهرمان روس دادند و طلا را بر گردن‌اش آویختند. ملاقاسمی در مسابقات نهایی چنانچه ضربه‌فنی می‌شد، نقره می‌گرفت اما چون با امتیاز باخت،

قرار گرفتند. بچه‌محل‌های قهرمانان، برای آنها طاق نصرت بستند، چراغانی کردند و گاو و گوسفند قربانی کردند. یکی از طاق نصرت‌ها در خیابان سیروس بود. کوچه‌ی حمام گلشن چراغانی شده بود و جوان‌های محله، محمود ملاقاسمی را بر دوش گرفته و قشقرق می‌کردند. در خانی‌آباد هم مردم برای پهلوان عزیزدردانه‌شان، غلامرضا تختی، بی‌تابی می‌کردند. بچه‌های محله‌ی بلورسازی و امیریه برای عبدالله مجتبوی پایکوبی می‌کردند و بچه‌های مولوی و کوچه طواف‌ها برای ناصر گیوه‌چی و... و صدالبته توفیق هم از روی دوش مردم محله‌اش پایین نمی‌آمد. اینها همان دلاوران نسل اول کشتی بودند که از روی تشک‌های پر از کاه و پنبه و کرک قالی، با آن برزنت‌های سختی که پیشانی و آرنج و زانوهایشان را زخم‌ورزی می‌کرد، سربر آورده و با تغذیه از کتلت سنگی اردوها که گاه به‌قدری سفت بود که بچه‌ها با آن «دست‌رشته» بازی می‌کردند و روزانه با یک سیبی که خدابامرز نیکجو (سرپرست اردو) به آنها می‌داد انرژی می‌گرفتند و

بعد از به‌هم‌پیوستن جمهوری‌های مختلف، برای اولین بار تحت عنوان اتحاد جماهیر شوروی شرکت کرده بودند، در رقابت با ۶۹ کشور، بعد از آمریکا در سکوی دوم رده‌بندی کل المپیک قرار گرفتند و ایران با سه نقره و چهار برنز، در مکان سی‌ام ایستاد. کاروان ایران که مرکب از ۲۲ ورزشکار و ۹ همراه بود، در رشته‌های کشتی آزاد، وزنه‌برداری، مشت‌زنی و دوومیدانی شرکت کرد. نقره‌های ایران را تختی، گیوه‌چی و نامجو گرفتند و برنزه‌ها را عبدالله مجتبوی، جهان‌بخت توفیق و محمود ملاقاسمی در کشتی و علی میرزایی در وزنه‌برداری کسب کردند. علی باغبانپاشی، تنها دوندۀ ایران در هلسینکی در رشته‌ی دو سه‌هزار متر بامانع به‌عنوانی دست‌نیافت و بچه‌های تیم مشت‌زنی، مرکب از پطرس نظریگیان، فضل‌الله نیکخواه، مانوئل آغاسی، ابراهیم افشارپور، ژرژ عیسی‌بیک و آرداشس ساگینیان، از مقام‌های ششگانه نصیبی نبردند. اما عجیب این بود که قهرمانان هنگام بازگشت از فنلاند، مورد استقبال ده‌هزار نفر از مردم تهران



تختی و نامجو